

فرهنگ افسانه های مردم ایران

(جلد سیزدهم، بحث اول)

(م)

(شامل ۱۱۱ افسانه ایرانی)

علی اشرف درویشیان

رضا خندان (مهآبادی)

فهرست

۴

- | | |
|-----|--|
| ۱۳ | ۱ ماحرای ریدگی شاهراده محمد |
| ۳۵ | ۲ ماحرای «هلو» و «تدم» و چیل گشاد |
| ۳۹ | ۳ ماچت سود، موجت سود، اس گار گرفتت چه بود؟!؟ |
| ۴۳ | ۴ ماچوچه و کلاع |
| ۴۹ | ۵ مادر و دختر |
| ۵۳ | ۶ مادیان چل کزه |
| ۵۹ | ۷ ماراتنی |
| ۶۳ | ۸. مار چهل سر |
| ۶۵ | ۹ مار سیاه چشم |
| ۶۹ | ۱۰ مار و پیر مرد فسر |
| ۷۳ | ۱۱ مار و دهقان |
| ۷۷ | ۱۲ مار و مارگیر |
| ۸۱ | ۱۳ ماری که ار رن عر عرو می ترسید |
| ۸۷ | ۱۴ مال پدر |
| ۹۵ | ۱۵ مالک حسس |
| ۹۷ | ۱۶ ماه نابو و ماه نابو |
| ۱۰۱ | ۱۷ ماه پاره |
| ۱۰۵ | ۱۸ ماه پری |
| ۱۰۹ | ۱۹ ماه پیشانی (۱) |
| ۱۲۹ | ۲۰ ماه پیشانی (۲) |
| ۱۳۱ | ۲۱ ماه پیشانی (۳) |
| ۱۳۵ | ۲۲ ماه پیشانی (۴) |
| ۱۳۹ | ۲۳ ماه پیشانی (۵) |
| ۱۴۳ | ۲۴ ماه پیشانی (۶) |

۳۳۹	۵۶. محمد تراندار	۱۴۹	۲۵ ماه‌پیشی
۳۴۳	۵۷. محمد چوپان	۱۵۳	۲۶ ماه پیشویی
۳۵۳	۵۸. محمد گل‌نادام	۱۵۷	۲۷ ماهر و اسادش
۳۵۹	۵۹ محمد و مقدم	۱۶۱	۲۸ ماه رور پشانی
۳۷۳	۶۰ محمدی که از روناه می‌ترسند	۱۶۹	۲۹ ماه سلطان
۳۷۹	۶۱ محمود بخار	۱۷۱	۳۰ ماهی دم
۳۸۳	۶۲ مرد احمق	۱۷۷	۳۱ ماهی سحرآمر
۳۸۵	۶۳ مرد ناررگان	۱۸۳	۳۲ ماهی فرل‌آلا
۳۸۹	۶۴ مرد نارن احمق	۱۸۵	۳۳ ماهی ورن حرص
۳۹۵	۶۵ مرد بحیل و طرف طلا	۱۹۱	۳۴ مثل (۱)
۳۹۹	۶۶ مرد پيله‌ور	۱۹۵	۳۵ مثل (۲)
۴۰۳	۶۷ مرد حواهر فروش و دحمر پادشاه	۱۹۷	۳۶ مثل حاله چُسه
۴۰۹	۶۸ مرد حوحه‌فروش	۲۰۳	۳۷ مثل روناه
۴۱۳	۶۹ مرد حارکن و تحم‌مرعش	۲۱۹	۳۸ مثل روناه و دالو
۴۱۵	۷۰ مرد حارکن و همت دو	۲۲۳	۳۹ مثل سه دحمران
۴۱۹	۷۱ مرد حاکسترتشس	۲۲۷	۴۰ مثل سمرع
۴۲۳	۷۲ مرد دروعگو	۲۴۷	۴۱ مثل (۱)
۴۲۹	۷۳ مرد دهانی که سنگی از طلا پیدا کرد	۲۵۱	۴۲ مثل (۲)
۴۳۱	۷۴ مرد روستایی و سه کوسه شهری	۲۵۳	۴۳ منیل پدر و همت دحمر
۴۳۷	۷۵ مرد سوارکار و آنه	۲۵۹	۴۴ مثل چهل دروع
۴۴۷	۷۶ مرد سه‌ره	۲۶۱	۴۵ مثل سرحر
۴۴۹	۷۷ مرد طماع	۲۶۷	۴۶ مثل سورالهوایی در قنا
۴۵۱	۷۸ مرد عامل حوشحتی است یا رن؟	۲۷۱	۴۷ مثل شنگول و منگول
۴۵۹	۷۹ مرد کفش‌دور	۲۷۵	۴۸ مثال کله
۴۶۵	۸۰ مرد گوهری که بحش نه حواب رفت و بیدار شد	۲۷۹	۴۹ محسمة حروس طلایی
۴۶۹	۸۱ مرد ماهنگر	۲۸۹	۵۰ محنت علی
۴۷۹	۸۲ مرد مقدس	۳۰۳	۵۱ محمد
۴۸۳	۸۳. مرد ندار و برول‌حوار	۳۱۱	۵۲ محمد بررگر
۴۸۹	۸۴. مرد، نیمه‌مرد، نامرد	۳۱۵	۵۳ محمد پادشاه و وریر او
۴۹۳	۸۵. مرد و ربی که عاقبت نه حبر شدند	۳۲۱	۵۴ محمد پسر حداد
۴۹۹	۸۶. مرد و فرشه	۳۳۳	۵۵ محمد سل

۱۰ «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران»

۵۰۱	۸۷. مرد و نامرد (۱)
۵۰۷	۸۸. مرد و نامرد (۲)
۵۱۱	۸۹. مرد هفت ره
۵۱۷	۹۰. مردی که از جمع الواط‌ها بیرون آمد
۵۲۱	۹۱. مردی که نه بخت خود لگد زد
۵۲۵	۹۲. مردی که در تاستون بره‌ها می‌حواسست
۵۲۷	۹۳. مرع نجم طلا
۵۳۵	۹۴. مرع نجم طلائی
۵۴۷	۹۵. مرع حصرت سلیمان
۵۵۷	۹۶. مرع زرنال
۵۶۵	۹۷. مرع زرد
۵۷۹	۹۸. مرع سحنگو (۱)
۵۹۱	۹۹. مرع سحنگو (۲)
۵۹۹	۱۰۰. مرع سعادت
۶۱۱	۱۰۱. مرع سسم و زر سلیمان پیمبر
۶۱۷	۱۰۲. مرع طوفان
۶۲۳	۱۰۳. مرع نک پا
۶۳۱	۱۰۴. میرکوب نکوب
۶۳۵	۱۰۵. مرگ گله‌دار
۶۳۹	۱۰۶. مروارید حوشه
۶۴۷	۱۰۷. مروارید حوشه، دُر دو گوشه
۶۵۷	۱۰۸. مریم رناری
۶۶۵	۱۰۹. مُرد نه مشت، مرد نه سر، مرد نه دوش
۶۶۹	۱۱۰. مسته‌کار
۶۷۱	۱۱۱. مسکس و فاطمه
۶۷۷	فهرست منابع و مآخذ جلد سردهم

ماجرای زندگی شاهزاده محمد

«ل ب الول سانس» گردآورنده مجموعه‌ای از قصه‌های ایرانی است که از زبان نررنی به نام «مسدی گلن خانم» آنها را سسیده است «ل ب الول سانس» سن از بازگشت به وطن، انگلستان، قصه‌ها را ویرایش و برحمة کرد سپس تحت عنوان «افسانه‌های ایرانی» آنها را حات نمود در سال ۱۳۴۹ علی حواهرکلام این مجموعه را از زبان انگلسی به فارسی برحمة کرد بعدها، در سال ۱۳۷۴، به کوشش حید و براسنار مجموعه‌ای با نام «قصه‌های مسدی گلن خانم» به چاپ رسد این مجموعه، همان قصه‌هایی است که «ل ب الول سانس» از زبان «مشدی گلن» شنیده و نادداست کرده بود تفاوت این مجموعه، با «افسانه‌های ایرانی» این است که روایت‌ها نقل قول مستقیم راوی هستند و نه مین ویرانس سده گردآورنده

روایت «ماجرای زندگی شاهزاده محمد» در کتاب «قصه‌های مسدی گلن خانم» تحت عنوان «ملک محمد و طلسم دحیر ساپور ساه» چاپ سده است ما از نقل روایت احیر به دلیل نکسان بودن هر دو روایت خودداری می‌کسم البته زبان روایات با هم متفاوت است و در برخی حیرنات سر تفاوت‌هایی وجود دارد ما به این تفاوت‌ها در زیربوس صفحات اشاره کرده‌ام آنچه از ویرایش «ل ب الول سانس» در مفااسه با نقل مشدی گلن خانم برمی‌آند این است که وی (الول سانس) کوششده با حسة «منطقی‌بری» به روایت بدهد و حلاء‌های ناسی از راوی را پر سارد ضمن این‌که ناند بوحه کرد محاطب وی حامة انگلستان بوده است از این رو حذف بعضی موارد حربی که برای چنان محاطبانی قابل درک بوده امری طبیعی است

«ماجرای زندگی شاهزاده محمد» از قصه‌های سحر و حادو

پادشاه، بعد از چند روز مُرد و پسر بزرگش شاهزاده حمشید پادشاه شد و تا یک سال به حوی و حوشی گذران می‌کرد اما یک روز ناگهان وریرهاش را حواست و گفت که باید آن دروازهٔ بستهٔ گِل گرفته را واکنید تا من از آن دروازه بیرون بروم وریرها روی پای پادشاه افتادند و گفتند «قربانت گردیم این دروازه همیشه درش گِل رده شده، هیچ وقت هیچ پادشاهی از آن دروازه بیرون برفته شما هم تشریف برید»

پادشاه گفت «حرف من یکی است، نالای حرف من حرف برید در دروازه را واکنید و فوری اسباب و لباس شکار را حاضر کنید»

وریرها که دیدند حرفشان دررو ندارد، دروازه را وا کردند و پادشاه از همان دروازه رفت شکار، اما پیش از این که از دروازه بیرون برود به وریر دست راستش بوشت که اگر تا چهل روز از شکار برگشت، برادر دومش شاهزاده حورشید پادشاه شود

پادشاه و شکارچی‌ها روز اوّل هیچ شکاری پیدا نکردند اما همین که می‌خواستند به شهر برگردند، یک دفعه یک آهوی خوش حظ و حال قشنگی از دور پیدا شد پادشاه فرمان داد آهو را دوره کند که در برود

پادشاه بعد داد رد «ای بچه‌ها! اگر این آهو از این میان دربرود سر شما به ناد خواهد رفت»

شکارچی‌ها محکم دور هم ایستادند و یک حلقهٔ بلند آدمیراد دور آهو کشیده شد آهوی بدبخت هرچی این طرف و آن طرف نگاه کرد دید همهٔ راه‌ها بسته است دست آخر حسرت رد روسر پادشاه که از آن طرف در برود

پادشاه گفت «آی بچه‌ها! حالا که آهو از روی سر من پریده باید من خودم این آهو را شکار کنم هیچ کس همراه من نیاید»

بعد به شکارچی‌ها فرمان داد که به شهر برگردند و خودش با یک علام سیاهی که از بچگی نا او بزرگ شده بود دسال آهو رفت

علام سیاه گفت «ای پادشاه! من دست از تو برمی‌دارم هرچا بروی همراهت می‌آیم»

است روایت نا «مع» موحود در وصت پدر آعار می‌سود مع ریر پاگذارده می‌شود و ماحراها آعار می‌گردد و ابن سومس سر است که پرور نارمی‌گردد آهو در ابن روایت نقش اصلی خود در افسانه‌ها را انفاء می‌کند معنی فهرمابان فصة را به راهی که می‌خواهد هدابت می‌کند دو بسر بزرگ پادشاه، همراه نا «کاکاساه» به دسال آهو می‌روند و ابن بفظهٔ صعف آنهاست، حرا که فهرماب فصة ناند به بهانی انحام اعمال فهرمابانه را شروع کند پسر سوم «کاکاساهی» به دسال ندارد و خود به بهانی اقدام می‌کند در اسحاست که «کمک فهرمابان» معنی سه کسور شاحه‌سس به نارباش می‌آند بررسی ابن نوع کمک فهرمابان، در فصة‌ها، وحوه اشراک عمل آنها را حسن سنان می‌دهد ۱- آنها به ناگهان و در موافعی که فهرماب راه به حانی ندارد، پندا می‌شوند ۲- روی شاحه درحبت می‌سسند ۳- فهرماب ناند در حالت درار کسند (حبری بن حواب و بداری) نانشد نا کسورها (ناگنحسک‌ها) سحن بگوسد ۴- آنها در فالت گف‌وگو راهمبانی خود را به فهرماب عرصه می‌کند آن‌هم به به‌طور مسسم، بلکه محاطشان خودشان سسد ۵- آنها از همهٔ ماحراهای فهرماب حبر دارند ۶- اگر فهرماب، در هنگامی که آنها سحن می‌گوسد، برحرد، کسورها می‌برند و می‌روند ۷- بسترس کمک ابن کمک فهرماب به «رنده ساحن» و «شمانحسدن» مربوط است

یکی بود یکی نبود، پادشاهی بود که سه پسر داشت شاهزاده حمشید و شاهزاده حورشید و شاهزاده محمد پادشاه بعد از مدتی ناحوش شد و پسرهای خود را حواست و این‌طور وصیت کرد

«ای شاهزاده‌ها! این شهر هشت دروازه دارد من در یکی از این دروازه‌ها را ستم و گِل گرفتم، به شما می‌گویم که در آن دروازه را نار نکنید هیچ وقت از آن دروازه بیرون بروید هیچ وقت از آن طرف رد نشوید اگر حواستید سفر کنید یا شکار بروید، از آن دروازه چشم پوشید»